



شماره سی و یکم
بهار ۱۳۹۴
صفحات ۱۷۳-۱۵۹

ماهیت چندساحتی زبان در اندیشه ناصر خسرو و سوسور

دکتر فرزاد بالو*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

دکتر مهدی خبازی کناری

استادیار فلسفه جدید و معاصر غرب دانشگاه مازندران

چکیده

ماهیت زبان و نحوه تکوین و تحقق آن از دیرباز دغدغه فیلسوفان و اندیشمندان بوده است. صرف نظر از تأملات فلسفی، مطالعات زبانی تا ابتدای قرن بیستم در قلمرو زبان شناسی تطبیقی - تاریخی انجام می گرفت. اما سوسور با نقد این نوع زبان شناسی، حوزه تازه ای را به نام زبان شناسی هم زمانی بنیاد نهاد. به این واسطه وی را پدر زبان شناسی جدید نامیده اند. سوسور به روش فلسفی - معرفت شناختی در آغاز طرح خود هم راستا با فلسفه نقدی کانت، از قلمرو زبان پرسش می کند. در این جهت وی سه ساحت زبانی لانگاژ، لانگ و پارول را از هم متمایز می کند که لانگ ابژه حقیقی و عینی زبان شناسی است. در سنت فکری ما نیز ناصر خسرو تأملاتی در باب زبان و ماهیت آن داشته است. ناصر خسرو میان چهار ساحت زبانی نفس ناطقه، نطق و قول و کلام، تمایز قائل شده است. این مقاله می خواهد نشان دهد که لانگاژ، لانگ و پارول سوسور تا حدودی با نفس ناطقه، نطق و قول ناصر خسرو متناظر است.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، سوسور، ماهیت زبان، لانگ، نطق

*Farzad_baloo@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱/۳۱

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۷

۱- مقدمه

در سنت ما به انحای مختلف و به تناسب موضوع و قلمرو بحث، به نقش‌های زبان اشاره شده‌است که هر کدام از آنها شایستگی این را دارند با طرحی تازه در گفتمان مطالعات زبانی معاصر ورود یابند. این یکی از دغدغه‌های عمده نگارندگان این سطور است. در جهت پی‌گیری این دغدغه، ناصر خسرو را از معدود اندیشمندانی یافتیم که به طور مستقل و از لحاظ فلسفی و زبان‌شناختی به زبان پرداخته‌است؛^(۱) به گونه‌ای که مباحث مطرح‌شده توسط او، با آراء زبان‌شناسان معاصر به‌ویژه سوسور قابل مقایسه است.

اندیشه‌های سوسور و ناصر خسرو دربارهٔ زبان و ماهیت آن در ساحت‌های گوناگون قابل مقایسه است. ناصر خسرو فیلسوفی است که در مسیر تأملات فلسفی- معرفت‌شناختی‌اش زبان را به تناسب و ضرورت مورد ملاحظه قرار داده و سوسور زبان‌شناسی است که برای طرح حوزهٔ تازه‌ای از مطالعات زبان‌شناختی به طور ضمنی و به تناسب و ضرورت از روش و رویکرد فلسفی بهره برده‌است. این مقاله به طور خاص به تلقی آنها دربارهٔ تحقق لایه‌های مختلف زبان می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین امتیازاتی که سوسور را به‌عنوان پدر زبان‌شناسی جدید معرفی کرد، نشان دادن این لایه‌های زبانی بود، امری که ناصر خسرو نیز به گونه‌ای دیگر در پی آن بود.

۲- ماهیت زبان از نظر سوسور

۲-۱- ساحت سه‌گانهٔ زبان از نظر سوسور

سوسور دریافت که زبان به‌طور عام ساحت گوناگونی دارد. با تمایزگذاری میان این ساحت‌هاست که می‌توان وجود متکثر زبان را توصیف کرد. او از سه ساحت زبانی لانگاژ،^۱ لانگ^۲ و پارول^۳ نام می‌برد. هریک از این سه ساحت زبانی را در ادامه به اجمال مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما پیش از آن، قابل یادآوری است که لانگاژ آن قوهٔ زبانی ماست که هنوز به تعین و تحقق در ساختاری اجتماعی نرسیده‌است. لانگ برخلاف آن، وجه تحقق‌یافتهٔ اجتماعی لانگاژ است و پارول، تحقق لانگ در قالب ساختار زبانی ویژه و خاص است.

1. language

2. langue

3. parole

فصل سوم کتابِ درس‌گفتارهای زبان‌شناسی عمومی با این پرسش بنیادین آغاز می‌شود: «ابژه فراگیر و انضمامی زبان‌شناسی چیست؟» (سوسور، ۲۰۱۳: ۷).^(۳) به زعم سوسور برای یافتن پاسخ چنین پرسشی راه دشواری در پیش است. دغدغه اصلی او این است که از میان این سه ساحت، کدامیک متعلق و ابژه علم زبان‌شناسی است.

۲-۲- لانگاز

مراد سوسور از لانگاز چیست؟ سوسور در شرح بسیار مختصری که درباره لانگاز ارائه می‌دهد، بر آن است تا بیان کند که لانگاز هویت زبانی متحقق، مشخص و ملموسی نیست. به نظر می‌رسد لانگاز مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و قوای فیزیکی، جسمانی، ذهنی و زبانی را در بر می‌گیرد، بدون اینکه هویتی یکپارچه داشته باشد:

لانگاز به مثابه یک کل، امری چندوجهی و ناهمگن است. از جهت ارتباط هم‌زمان به چندین قلمرو - از جمله فیزیکی، زیست‌شناختی و روان‌شناختی - هم امری فردی است و هم اجتماعی. به دلیل اینکه یکپارچگی لانگاز برای ما مکشوف نمی‌شود، ما نمی‌توانیم آن را صرفاً طبقه‌ای خاص از امور مربوط به انسانی قرار دهیم (همان: ۹).

سوسور با کمک مفهوم لانگاز می‌خواهد بیان کند که زبان به‌طور عام به لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به فرد انسانی گره خورده است. چه‌بسا زبان در انسان به‌مثابه یک موجود تاریخی در دوره‌ای از حیات خویش، به فعلیت خود نرسد؛ اما با این حال انسان از زبان به‌عنوان ویژگی‌ای ذاتی برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر، لانگاز هویت زبانی انسان فارغ از تحقق اجتماعی و تاریخی آن است. به زعم سوسور، لانگاز به دلیل عدم تحققش نمی‌تواند ابژه بررسی علم زبان‌شناسی باشد. مهم‌ترین ساحت یک ابژه، ساحت تعیین‌یافتگی‌اش است. از این جهت سوسور به دنبال وجهی از زبان می‌گردد که از لانگاز به سمت متعین و متحقق شدن عزیمت کرده باشد. وی این وجه تعیین‌یافته عام زبان را لانگ می‌نامد.

۲-۳- لانگ

سوسور پیش از تعریف لانگ تأکید می‌کند که آن را نباید با لانگاز اشتباه گرفت. او اشاره می‌کند که لانگ تنها بخشی محدود از لانگاز است. یعنی هویت زبانی انسان می‌تواند در

ساحاتی گوناگون خود را بروز دهد، اما با این حال لانگ، بخش بنیادین، ضروری و ذاتی و جوهری لانگاژ است (همان: ۹).

اکنون مسأله مهم این است که کدام امر و ویژگی، لانگاژ را متعین می‌کند تا در ساحت لانگ به ظهور برسد؟ سوسور اشاره می‌کند که «لانگ ظهور و بروز اجتماعی لانگاژ است. مجموعه‌ای از قراردادهاست که از طرف جامعه به مثابه امری ضروری استقرار پیدا کرده‌است» (همان). پرسش این است که مراد سوسور از قراردادهای ضروری چیست؟ مگر می‌شود قراردادها هم ضروری باشند؟ البته به این مسأله، در بحث از ماهیت و نسبت دال و مدلول خواهیم پرداخت. اما به‌زعم سوسور، لانگ مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است؛ قراردادهایی که در اجتماع توسط افراد انسانی وضع شده‌اند. قراردادی بودن نشانه به این معنا نیست که هر فرد انسانی به دلخواه خود بتواند ماهیت یک نشانه و نسبت میان دال و مدلول را تغییر دهد. از این جهت این نشانه‌های قراردادی از نوعی ضرورت برخوردارند که خاستگاه آن اجتماع انسانی است.

سوسور در تشریح تمایز میان لانگ و لانگاژ بیان می‌کند که «برعکس، لانگ یک کل خودبسنده و گونه‌ای معیار و اصل برای طبقه‌بندی است. همین‌که ما جایگاه نخست را در میان عناصر موجود در لانگاژ به لانگ اختصاص دهیم، یک نظم طبیعی درون توده‌ای که خود به هیچ طبقه‌بندی دیگری تن در نمی‌دهد، ایجاد کرده‌ایم» (همان).

به بیان سوسور، لانگاژ توده‌ای گنگ و درهم، از قوا و عناصر زبانی است که برطبق هیچ‌گونه معیار و اصل مشخصی طبقه‌بندی نشده و عینیت و تحقق نیافته‌اند. اشاره سوسور به «کل خودبسنده»، تأکید بر هویت مستقل لانگ به مثابه یک ساختار است؛ ساختاری که هم به لحاظ صورت و فرم و هم محتوا و درون‌مایه، معطوف به طبقه‌بندی است.

به عقیده سوسور زبان به طور عام با لانگاژ هویتی متعین و متحقق پیدا نکرده‌است. در ساحاتی نظیر پارول، یا گفتار و نوشتار نیز، ما با تعیینات متأخرتر زبان مواجه هستیم، اما تنها در لانگ است که به لحاظ پدیده‌شناختی (یعنی خاستگاه تقرر هویت زبانی) زبان هویتی آغازین و مستقل پیدا می‌کند.

برای سوسور مهم است که نشان دهد این هویت متحقق زبانی لانگ، فی‌نفسه خود طبقه‌بندی است. یعنی لانگ نه تنها به طبقه‌بندی وضع درهم‌آشفته ساحت لانگاژ

می‌پردازد، بلکه از این مسیر هویت‌شناختی ما نیز در قالب طبقه‌بندی اشیا از طریق دلالت‌های نشانه‌شناختی صورت‌بندی می‌شود. با توجه به این نقش بنیادین لانگ، یعنی طبقه‌بندی کردن، ماهیت اجتماعی بودن آن هویدا می‌شود. امری که سوسور در جای‌جای گفته‌هایش بر آن تأکید می‌ورزد که زبان به طور عام صرفاً مجموعه‌ای خنثی از واژگان و رسانه‌ای خنثی برای انتقال مقاصد انسان‌ها نیست، بلکه هویت‌شناختی ما در قالب هویت زبانی و اجتماعی ما قوام پیدا می‌کند. مقاصد و حقایق شکل‌گرفته در اذهان ما، به طور ماهوی، زبانی و به تبع آن اجتماعی هستند. لانگ همین ساحت زبانی است.

۲-۴- پارول و تفاوت‌های آن با لانگ

سوسور در جهت تعیین ابژه حقیقی برای علم زبان‌شناسی و سوژه زبان‌شناسی، پس از تمایزگذاری میان لانگ‌ها و لانگ به سراغ تعیینات زبانی متأخرتر از لانگ می‌رود. از جمله این تعیینات متأخر، پارول یا گفتار است. او در صفحاتی چند تلاش می‌کند با تمایزگذاری میان لانگ و پارول نشان دهد که پارول ابژه اولی و حقیقی علم زبان‌شناسی نباید باشد. در این جهت برای تبیین و توجیه عقیده خویش، ویژگی‌هایی را برای پارول بر می‌شمارد. برای این کار، برمبنای دو ویژگی عام‌تر، لانگ و پارول را از هم جدا می‌کند: یکی اینکه لانگ امری اجتماعی است و پارول امری فردی؛ دیگر اینکه لانگ امری ذاتی و ضروری است و پارول امری عرضی و تصادفی. بیان سوسور چنین است:

پس برمبنای دو ویژگی متمایز از یکدیگر می‌توان لانگ و پارول را از هم جدا کرد:

۱- آنچه که اجتماعی است از آنچه فردی است؛

۲- آنچه که ذاتی است از آنچه عرضی و کم‌وبیش تصادفی است (سوسور، ۲۰۱۳: ۱۴).

پرسش این است که چرا این دو ویژگی اجتماعی/فردی و ذاتی/عرضی معیاری برای ابژه حقیقی بودن لانگ یا پارول است. این هر دو ویژگی ریشه در دغدغه اساسی فیلسوفان به لحاظ معرفت‌شناختی دارد: ثبات و جامعیت یک ابژه. وقتی سوسور میان اجتماعی و فردی بودن تمایز قائل می‌شود، می‌خواهد تأکید کند که ابژه زبانی نمی‌تواند به‌مثابه امری متکی بر فرد دچار تغییر و دگرگونی شود. وقتی امری تحقق اجتماعی داشته باشد، به‌مثابه امری عینی برای همه افراد جامعه دارای ثبات و تعیین است و از فردی به فرد دیگر دچار تغییر نمی‌شود.

لانگ ساحتی است که زبان، وجه اجتماعی خویش را بروز می‌دهد و این اولین ساحت تحقق و تعیین و عینیت یافتگی زبان است. این ساحت دقیقاً همان ساحت عامی است که به لحاظ پدیده شناختی - معرفت‌شناختی باید مورد بررسی قرار گیرد. ماهیت این ساحت اجتماعی زبان نه از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند و نه از اجتماعی به اجتماعی دیگر. پس ویژگی اجتماعی بودن لانگ بر عینیت و ثبات فراگیر آن تأکید می‌کند و در مقابل، فردی بودن پارول، آن را از ابژه حقیقی و اولی بودن علم زبان‌شناسی دور می‌سازد. اما پارول در یک ساحت متأخرتر می‌تواند ابژه علم زبان‌شناسی باشد. ویژگی‌های ذاتی و عرضی را نیز در همین جهت باید فهمید. ابژه معرفت‌شناختی نمی‌تواند امری عرضی و تصادفی باشد، بلکه باید نسبتی ذاتی با علم بررسی‌کننده داشته باشد. در اینجا به‌زعم سوسور لانگ به‌جهت ثبات و جامعیتش ابژه حقیقی و اولی علم زبان‌شناسی است.

از طرف دیگر، سوسور اشاره می‌کند که شخص وقتی به دنیا می‌آید از پیش در جامعه‌ای با ساختار زبانی صورت‌بندی‌شده ورود پیدا می‌کند و از این جهت سوژه سخنگو، نسبت به ساختار زبانی، موضعی منفعلانه دارد. تنها فعالیت وی در اینجا، اندیشیدنی است که معطوف به طبقه‌بندی نشانه‌های زبانی عرضه‌شده بر اوست. بنابراین فرد سخنگو، بانی، صانع و قوام‌بخش لانگ نیست؛ بلکه تابع آن است. لانگ کارکردی از جانب سوژه سخنگو نیست، بلکه آن محصولی است که توسط فرد به طور منفعلانه دریافت می‌شود. لانگ هرگز در تحقق به اندیشه‌های پیشینی (پیش از تجربه فرد) نیازمند نیست، بلکه اندیشیدن تنها به جهت طبقه‌بندی نشانه‌های زبانی از پیش موجود است (همان). برای همین است که سوسور تأکید می‌کند که لانگ در تحقق خویش بر فرد و اراده وی وابسته نیست، اما در مقابل پارول به‌گونه‌ای با برخی استلزامات ذهنی و روانی - فیزیکی فرد گره خورده‌است. به بیان سوسور، «پس پارول، برعکس، مشتمل بر عملی فردی ارادی و هوشمندانه است» (همان).

۳- ماهیت زبان در اندیشه ناصر خسرو

ناصر خسرو در پهنه ادب فارسی جایگاهی ممتاز و شایسته‌ی دارد؛ به‌گونه‌ای که کمتر شخصیتی با وی از این حیث قابل مقایسه است؛ شخصیتی جامع‌الاطراف که هم‌زمان هم ادیب بود و هم فیلسوف و هم متأله. ناصر خسرو در حوزه‌های مختلف ادبی و فلسفی

صاحب آثاری درخور تأمل و ارزشمند است. از یکسو در عرصه شعر، دیوان شعر مستقل دارد و از سوی دیگر در حیطة نثر آثار درخشانی به بیان فلسفی در تأیید و توضیح عقاید اسماعیلی نگاشته است. *جامع الحکمتین*، *خوان الاخوان*، *زاد المسافرین*، *گشایش و ره‌ایش*، *شش فصل (روشنایی‌نامه به نثر)* و *وجه دین*، در این دسته جای می‌گیرند. همچنین او خالق *سفرنامه* است که به‌عنوان یک ژانر ادبی بدیع به نثر نوشته شده است.

گرچه ناصر خسرو ایام پیش از انقلاب روحی و فکری (تا چهل‌وسه سالگی) را با شادخواری و کامجویی گذراند، اما «از همان ابتدای جوانی در علوم یونانی از ارثماتیکی و مجسطی و بطلمیوس و هندسه اقلیدس و طب و موسیقی و بالخصوص علم حساب و نجوم و فلسفه و همچنین در علم کلام و حکمت متألهین تبحر پیدا کرده بود و اساساً عنوان حکیم ناظر به آشنایی وی با فلسفه ارسطو، افلاطون، فارابی و ابن‌سیناست و مخصوصاً در کتاب‌هایی چون *زاد/المسافرین* و *روشنایی‌نامه [جامع الحکمتین]* به این مهم اشارات رفته است» (تقی‌زاده، به نقل از ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۲). آثار منشور ناصر خسرو به‌روشنی نشان‌دهنده این واقعیت است که با متفکری عمیق و دقیق‌النظر روبه‌رو هستیم. طرح پرسش فلسفی، بیان آراء مختلفی که از سوی متفکران و فیلسوفان پیشین یا هم‌عصر با وی - اعم از یونانی و ایرانی - در آن باب مطرح شده است و سپس نقد و تحلیل آراء مطرح‌شده و درنهایت طرح نظر و ایده خویش، طرح‌واره‌ای است که در جای‌جای آثار منشور وی به چشم می‌خورد. فرهاد دفتری درباره منشأ تفکرات فلسفی وی چنین می‌نویسد:

منشأ تفکرات فلسفی ناصر خسرو را می‌توان در آثار داعیان پیش از وی در سرزمین‌های ایرانی، به‌ویژه داعی سجستانی، یافت. ناصر مانند داعی سجستانی از نوعی فلسفه نو افلاطونی پیروی می‌کند که از راه ترجمه‌های عربی آثار ارسطو و افلوپین و دیگر فلاسفه یونانی، در دسترس مسلمانان قرار گرفته بود. در آثار ناصر خسرو و دیگر داعیان ایرانی تبار دوره فاطمی، جوانب مختلف مذهب، شرع و فلسفه را باید همواره در کنار یکدیگر بررسی کرد. در نظر ناصر، دین و عقل نه تنها مغایر یکدیگر نیستند، بلکه هر دو مفسر و مؤید یکدیگرند (دفتری، ۱۳۷۳: ۱۸۳).

ناصر خسرو در آثار گوناگون خود از جمله در *زاد/المسافرین*، *خوان الاخوان*، *گشایش و ره‌ایش*، *جامع الحکمتین*، از زبان و ماهیت آن سخن گفته است. در این میان کتاب

جامع‌الحکمتین، در طرح مفاهیم بدیع در حوزه زبان‌شناسی اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد. وی بخشی مستقل از این کتاب را با عنوان «اندر نطق و کلام و قول» به این امر اختصاص داده‌است. در این بخش مفاهیمی مطرح می‌شوند که به طور شگفت‌آوری با مفاهیم سوسور قابلیت هم‌خوانی دارند.

۳-۱- ساحات چهارگانه زبان از نظر ناصر خسرو

میان نطق و میان کلام و قول چه فرق که پارسی یکی و معنی اندرو بسیار؟
(ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۱۸۴)

ناصرخسرو نیز همچون سوسور دریافته بود که برای توصیف فراگیر ماهیت زبان ضروری است ساحات مختلف آن را لااقل در مقام اثبات و تحلیل از هم متمایز کرد. بیت فوق حکایت از این امر دارد؛ یعنی مفاهیم نطق، کلام و قول گرچه به یک معنا هستند، اما برای توصیف وجوه متفاوتی از زبان به کار رفته‌اند:

ملاحظه کردیم که سوسور از سه ساحت زبانی لانگاژ، لانگ و پارول یاد می‌کند. ناصرخسرو اما از چهار ساحت زبانی نطق، نفس ناطقه، قول و کلام نام می‌برد. در این بخش ما برآنیم که این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم که آیا این تقسیمات زبانی با یکدیگر تطبیق پیدا می‌کنند و یا لااقل در چه جاهایی به هم نزدیک می‌شوند و در چه جاهایی دور. پرسش اصلی ما این است: ویژگی‌هایی که سوسور به لانگاژ و لانگ نسبت می‌دهد، با کدام‌یک از تقسیمات چهارگانه ناصرخسرو مطابقت پیدا می‌کند؟

به نظر می‌آید میان نفس ناطقه و نطق ناصرخسرو و لانگاژ و لانگ سوسور می‌توان تناظری برقرار کرد. برای این کار ضروری است تا با دقت و تأمل در متن ناصرخسرو، ماهیت و نسبت نفس ناطقه و نطق را بررسی کنیم:

دیدیم که سوسور برای آشکارشدن ماهیت لانگ در ابتدا آن را با لانگاژ مقایسه می‌کند و سپس در کنار پارول به تبیین و تحدید ماهیت آن می‌پردازد. به نظر می‌آید ناصرخسرو نیز برای معلوم کردن ابژه حقیقی و اولی مطالعات زبانی، به همین کار دست می‌زند. وی نطق را وجه بنیادین زبان به طور عام می‌داند و برای تعیین ماهیت و حدودش، آن را با نفس ناطقه و قول مقایسه می‌کند. ناصرخسرو در جمله آغازین این بخش به نسبت نطق و نفس ناطقه می‌پردازد. او بیان می‌کند که «نطق هر نفس ناطقه را

صفتی جوهری است و آن مفهوم است و معقول، نه محسوس است و نه مشار» (همان). ساختار این جمله به گونه‌ای است که گویی نطق و نفس ناطقه با لانگ و لانگاژ سوسور متناظر می‌شوند. در ادامه به‌طور جزئی‌تر و دقیق‌تر این مسأله را بررسی می‌کنیم.

۳-۲- نفس ناطقه

آیا ما مجازیم نفس ناطقه را با لانگاژ یکی بدانیم؟ نفس ناطقه، در سنت ما به‌طور عام، به عقل و قوه عاقله اشاره دارد. به نظر می‌رسد این اصطلاح در ابتدا با ترجمه واژه لوگوس یونانی در ارتباط بوده‌است، زیرا به‌طور شگفت‌آوری با معانی لوگوس هم‌خوانی دارد. از مهم‌ترین معانی‌ای که لوگوس با خود دارد، عقل و زبان است. سنت فلسفی یونانی، به‌ویژه پس از ارسطو، لوگوس را به معنای عقل گرفته‌است. تعبیر مشهور ارسطو در منطق، یعنی «انسان حیوان ناطق است»، اشاره به ویژگی متمایزکننده انسان از حیوان، عقل و قوه ناطقه دارد. به تبعیت از سنت یونانی، سنت فلسفی ما نیز از لوگوس، قوه عاقله مراد کرده‌اند. در واقع نفس ناطقه، همان قوه‌ای است که به کار اندیشیدن می‌پردازد. این وجهی از انسان است که به‌زعم فیلسوفان سنت ما، امری مادی و فیزیکی نیست. در *لغتنامه دهخدا* در ذیل مفهوم نفس ناطقه، چنین آمده‌است:

نفس را در مرتب کمال، نفس ناطقه گویند، و عقل و صورت نوعیه انسان هم نامند. به قول ملاصدرا: علم‌النفس، عندالحکیم عباره من جوهر عقلی وحدانیه لیس فی العالم العنصری ولا فی عالم الجسام لم‌یتصور الا یدریک وحده الحق (فرهنگ علوم عقلی - اسفار، ج ۴، ص ۹۶؛ (کشاف الصللاحات الفنون، ص ۳۹؛ رسائل ملاصدرا، ص ۲۶۶. در اصطلاح حکما، روح و جان (الغیاث اللغات، (آندراج)؛ روحی که فهم و ادراک معانی می‌کند (ناظم الاطبا)؛ روان (تقریرات فاضل تونی) (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۲۴۳۸).

ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین در جاهای مختلف به تناسب از نفس ناطقه سخن گفته‌است. وی در تمییز نفوس مختلف آدمی و لزوم پویایی هر یک از نفوس، نفس ناطقه را چنین توصیف می‌کند:

و نفس ناطقه از چیز یا کیفیت - اگر دیدنی باشد یا شنیدنی - اگر معنی نیابد دانا نشود... و هر که اعتقاد چنان دارد که چرایی و چگونگی آفرینش تفحص بیاید کردن آن کس مر نفس ناطقه علم جوی را و نیز بر حیوانات زمینی مسلط است به تسلیط الهی تا همه را بندگان خویش کرده‌است. و مردم نیز به این نفس سزاوار خطاب خدای تعالی شده‌است. موکل است - اعنی

نفس سخنگوی. به توکیل الهی از آنچه ببند و شنود از مکيفات، کان چونسٲ. و از مقولات که معنی آن چيسٲ (ناصر خسرو، ۱۳۴۳: ۱۲-۱۰).

البته ناصر خسرو در صفحات ۷۲ و ۷۳ به نقش مهم و اساسی نفس ناطقه در شناسایی انسان و قوانین مربوط به آنها اشاره می‌کند و برای توصیف آن از عنوان «نفس ناطقه عاقله شریف» بهره می‌گیرد. ناصر خسرو، طبق سنت فلسفی یونانی و اسلامی به حتم نفس ناطقه را به معنای نفسی که می‌اندیشد تعبیر کرده‌است؛ اما وی در فرایند برشمردن امتیازات نفس ناطقه، از این نفس به‌عنوان نفس سخنگوی نیز یاد می‌کند (همان: ۱۲).

بنابراین، نفس ناطقه و نفس سخنگوی هر دو ناظر بر یک قوا هستند. هر دوی این تعابیر، ناظر به آن قوایی است که معطوف به تقرر معانی است. این ارأئه و جوه دوگانه مفهوم ناطقه، هم‌زمان به معنای عاقله و سخنگوی، دقیقاً به معنای دوگانه لوگوس اشاره دارد. به تعبیر ناصر خسرو ناطقیت انسان تنها به معنای متفکر بودن او نیست، بلکه به معنای صاحب زبان و سخنگو بودن وی نیز هست. بنابراین دو وجه اندیشه و زبان، توصیف تحلیلی و ذهنی امر متحقق و یکپارچه‌ای است که انسان به واسطه داشتن آن قوا و ویژگی، انسان است. در این جهت، در خود عبارت ناصر خسرو، بحث درباره زبان و جوه و تعیینات آن است: «در نطق هر نفس ناطقه را صفتی جوهری هست و آن مفهوم است و معقول و نه محسوس است و نه مشار» (همان: ۱۸۴). از طرف دیگر، نفس ناطقه و نفس سخنگوی برای ناصر خسرو امر واحدی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ناصر خسرو در اینجا در ذیل مفهوم نفس ناطقه می‌خواهد وجه و قلمروی از زبان را توصیف کند.

۳-۳- نطق

به نظر می‌آید نفس ناطقه همچون لانگاژ سوسور از تعیین و عینیت برخوردار نیست و صرفاً در حد یک قوه عمل می‌کند؛ اما این قوه نامتعلق، از ویژگی‌ای ذاتی برخوردار است که به واسطه آن امری متعین و متحقق می‌شود. این وجه زبانی متعین‌کننده و عینیت‌بخش نفس ناطقه ساحتی است که زبان به‌طور عام و مفاهیم و معانی در آنجا تقرر می‌یابند و صورت‌بندی می‌شوند. ناصر خسرو این ساحت زبانی را نطق می‌نامد. نطق به لحاظ پدیده‌شناسی، خاستگاهی است که مفاهیم و معانی و به‌طور عام زبانت زبان

در آنجا شکل می‌گیرد. لانگِ سوسور، دقیقاً نقشی را برای لانگاژ ایفا می‌کند که نطق برای نفس ناطقه. بنابراین نطق همچون جوهری است برای نفس ناطقه که به‌طور ضروری نفس ناطقه برای تقرر خویش بدان نیازمند است و از طرف دیگر برای ناصرخسرو مهم است که ابژه حقیقی و اولی علم زبان‌شناسی را جستجو کند. چنان‌که سوسور نیز در پی همین امر بود.

ملاحظه کردیم که به‌زعم سوسور، لانگاژ نمی‌تواند به جهت نامتعین و نامتعلق بودن، ابژه علم زبان‌شناسی باشد. تعینات متأخر زبانی نظیر پارول و نوشتار نیز به جهت محسوس بودن و متغیر بودن شایستگی ابژه حقیقی و اولی بودن علم زبان‌شناسی را ندارند. ناصرخسرو نیز دقیقاً به همین ویژگی نطق که متناظر با لانگ سوسور است اشاره می‌کند که نطق «مفهوم است و معقول، نه محسوس است نه مشار» (همان). یعنی نطق امری متحقق هست، اما نه امر متحققی همچون محسوسات که همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند. بدین جهت نطق در بیرون از ذهن انسان به وجهی فیزیکی مشخصی مشار و قابل اشاره نیست، بلکه جایگاه آن در کنه ذهن است.

۳-۴- قول و تفاوت‌های آن بانطق

در ادامه ناصرخسرو به تفاوت نطق و قول می‌پردازد؛ چنان‌که سوسور در پی تمایزگذاری میان لانگ و لانگاژ برای آشکارشدن هرچه بیشتر ماهیت لانگ به سراغ تمایزگذاری میان لانگ و پارول می‌رود. ویژگی‌هایی که ناصرخسرو از قول برمی‌شمرد، بسیار یا ویژگی‌های پارول همانند است. در وهله اول ناصرخسرو اشاره می‌کند که قول از تعین هرچه بیشتر نطق حاصل می‌آید. اگر نطق تعین هرچه بیشتر نفس ناطقه است، قول هم تعین هرچه بیشتر نطق است. این فرایند را در ساحات زبانی مطرح‌شده توسط سوسور نیز مشاهده می‌کنیم. لانگاژ، لانگ، پارول و نوشتار، تعینات دیالکتیکی و پی‌درپی یکدیگر هستند. همین وضعیت و نسبت میان نفس ناطقه، نطق و قول حاکم است. ناصرخسرو در تبیین بیشتر ماهیت نطق و قول تأکید می‌کند که نطق ساحتی زبانی است و در ساختار ذهن انسان جای دارد. حتی اگر این ساحت زبانی در قالب قول یا گفتار و نوشتار متحقق نشود، به وجود آن لطمه‌ای وارد نمی‌شود. او مثال کودک شیرخواره انسان را می‌آورد که با اینکه هنوز زبان به سخن و گفتار نگشوده، اما همچنان دارای نطق است و هیچ‌کس

نمی‌تواند این مسأله را منکر شود، در حالی که این امر دربارهٔ حیوان صادق نیست؛ یعنی حیوان قادر به سخن گفتن نیست:

چنانک چو ما کودک خرد بینیم شیرخواره، گوئیم که مر او را نطق است. بی‌آنک ازو قولی شنوده باشیم، البته و چون گوساله بینیم گوئیم که مر این را نطق نیست هرچند که هر دو حیوانند و نه این سخن گفته باشد و نه آن. و عاقل مر آن کس را راست‌گوی دارد که گوید مر این کودک خرد را نطق است، و کسی را که گوید گوساله را نطق است، دروغ‌زن شمارد و اگر کسی مر کودکی خرد را گوید «این را قول است» یا «کلام است» خطا گفته باشد (ناصرخسرو ۱۳۶۳: ۱۸۵-۱۸۴).

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های لانگ برای سوسور به‌عنوان ابژهٔ حقیقی و اولی علم زبان‌شناسی، وابسته‌نبودن آن به زبانی خاص و ویژه در جوامع انسانی است. لانگ به لحاظ پدیده‌شناختی، ساحتی زبانی پیش از شکل‌گیری زبانی خاص نظیر انگلیسی، پارسی یا فرانسه است. لانگ منطوی در ذهن انسان، به‌مثابه ساختار سوپژکتیو زبانی وی است. سوسور دقیقاً برای همین امر است که لانگ و پارول را از هم تفکیک می‌کند. پارول تحقق ساحت متأخرتر زبان در قالب صوت و آواست. ناصرخسرو نیز با همین دقت نظر میان نطق و قول تمایز قائل می‌شود:

پس نطق نه تازی است و نه پارسی و نه هندی و نه هیچ لغتی، بل قوتی است از قوت‌های نفس انسانی که مردم بدان قوت معنی را - که اندر ضمیر او باشد- باواز و حروف و قول به دیگری بتواند رسانیدن پس مر آن قوت را - کین فعل ازو آید- نطق گفته‌اند حکمای دین و فلسفه (همان: ۱۸۵).

در این مرحله از پژوهش، سؤال دیگری برای نگارندگان این سطور باقی مانده‌است: آیا نطق در تلقی ناصرخسرو یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که سوسور به لانگ نسبت می‌دهد؛ یعنی اجتماعی بودن را دارد؟ البته ناصرخسرو به اشاره بیان می‌کند که در نطق ساحت زبانی مستقل از آوا و آواز است و مثال کودک را بیان می‌کند که کودک با این‌که از قوهٔ نطق برخوردار است در قالب آوا و آواز سخن نمی‌گوید. همین مفهوم را می‌توان به افراد لال تسری داد. آنها نیز با این‌که از سخن گفتن محروم هستند، اما صاحب نطق هستند. بنابراین به نظر می‌آید ناصرخسرو بر این عقیده است که نطق به‌مثابه یک ساختار زبانی می‌تواند در اجتماع به فعلیت برسد، بدون این‌که به آوا و صوت نیازی

داشته باشد. البته با کمک آوا و صوت و نوشتار به فعلیت کامل خود نزدیک تر می شود. ناصر خسرو به گونه ای به این امر اشاره می کند:

پس نخست نطق است و آن مر نفس را جوهری است اندر حد قوت و چو به فعل آید- اعنی چو مردم تمام شود و چیزی خواهد گفتن- نخست از او خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تدبیر اندر نفس، پس از آنک مر آن را به به آواز بیرون آرد (همان: ۱۸۶).

مراد ناصر خسرو در عبارت فوق این است که انسان وقتی رشد می کند، نطق که ویژگی جوهری و ذاتی نفس ناطقه است، به تدریج به فعلیت خود نزدیک تر می شود: «چو مردم تمام شود چیزی خواهد گفتن» (همان).

در مسیر فعلیت «نطق»، انسان ساختاریت ساختار زبان را به واسطه خود و اجتماع شکل می دهد و طبق معیارها و قوانین موجود زبانی اجتماع، ترتیب و نحوه به کارگیری اش را فرامی گیرد: «نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تدبیر اندر نفس» (همان: ۱۸۶). پس از این می بینیم که قول در می رسد، «پس از آنک هر آن را به آواز بیرون آورد» (همان).

دیدیم که ناصر خسرو نیز به اجتماعی بودن نطق - متناظر با لانگ سوسور - باور داشته است. پس نطق همچون لانگ یک امر صلب و از پیش آماده منطوی در ذهن به طور فطری نیست، بلکه در یک فرایند دیالکتیکی اجتماعی به فعلیت می رسد.

۳-۵- کلام

ناصر خسرو علی رغم این تقسیم سه گانه زبان، قسمی دیگر نیز به آنها اضافه می کند و آن «کلام» است. او پس از برشمردن انواع قول ها چنین بیان می کند:

کلام مجموع قول ها باشد که معنی جز بدان قول ها و به ترتیب آن گزارده نشود. یا این را کلام گویند که قول های به آواز گفته به ترتیب اندر او مجموع باشد و هر قولی را از آن معنی باشد و به مجموع آن معانی جزء آن معنی حاصل نیاید (همان: ۱۸۶).

ناصر خسرو با ذکر مثالی در قالب روایتی با روابط علی و معلولی می خواهد ساختار کلام را به طور ملموس و عینی به مخاطب نشان دهد:

امروز به درگاه امیر شدم و بارخواستم. و اندیشیدم اگر بارنخواستم پیش امیر شوم صواب نباشد و مرا خوار کند، و چو بارخواستم امیر چو دانست من ادب نگاه داشت، مرا پیش خواند و لطف کرد و حاجت من روا فرمود کردن (همان: ۱۸۶).

۴- نتیجه‌گیری

دغدغه آغازین نگارندگان این سطور این بوده‌است که زبان و ساحات گوناگون هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی آن را مورد پژوهش قرار دهند. در این راستا، در پی مطالعه تاریخ زبان‌شناسی و تاریخ فلسفه، سوسور را از معدود کسانی یافتند که به نقد عمیق زبان‌شناسی پیش از خود پرداخته‌است و تأثیری عمیق و گسترده بر جریان‌های زبان‌شناسی و فلسفی پس از خود به‌جا گذاشته‌است. به موازات مطالعه سنت فلسفی-زبانی غربی در پی جستجوی همین مسأله در سنت فکری خود، آثار ناصر خسرو را فیلسوفی یافتیم که زبان را از حیث فلسفی مورد مذاقه قرار داده‌است. وی به‌درستی دریافته بود که ماهیت زبان هویدا نخواهد شد، مگر اینکه ساحات مختلف آن را از هم متمایز کنیم؛ ساحاتی که از مجموع آنها فرایند تحقق زبان شکل می‌گیرد. ناصر خسرو ساحات چارگانه قوه ناطقه، نطق، قول و کلام را ساحات دیالکتیکی تحقق زبان می‌داند. مفاهیمی که به تقریب با مفاهیم لانگاز، لانگ و پارول سوسور هم‌خوانی دارد. ناصر خسرو به‌عنوان یک فیلسوف مراحل مختلف تکوین زبان را با مراحل مختلف شناخت متناظر می‌داند؛ امری که سوسور نیز دغدغه آن را داشت. به جهت دغدغه فلسفی ناصر خسرو، تمامی ساحات زبانی برای او اهمیت خاص خود را دارد. اما درنهایت هم ناصر خسرو و هم سوسور، ماهیت متحقق زبان را صرف‌نظر از زبانی خاص در جغرافیا و تاریخی خاص، به ترتیب نطق و لانگ می‌دانند. با تبیین درست این ساحات است که ساحت پیشین و پسین آنها به‌درستی روشنی می‌یابند.

پی‌نوشت:

- ۱- فی‌المثل ناصر خسرو دو فصل از *زادالمسافرین* را به قول و کتابت اختصاص داده که نگارندگان در نگاهی تطبیقی با آراء دریدا درباب گفتار و نوشتار آن را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند (نک. خبازی کناری و فرزاد بالو، ۱۳۹۱).
- ۲- علاوه بر متن انگلیسی، از متن فرانسوی و متن فارسی *درس‌گفتارهای زبان‌شناسی* عمومی سوسور نیز در مقاله حاضر استفاده شده‌است.

منابع

- خبازی کناری، مهدی و بالو، فرزاد (۱۳۹۱)، «مقایسه تلقی دریدا و ناصر خسرو در نسبت گفتار و نوشتار، شناخت»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۶۶، صص ۴۰-۲۷.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲)، دوره زبان شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۳)، «نقد و معرفی کتاب: فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن»، مجله تحقیقات، سال ۹، شماره ۱ و ۲، صص ۱۸۸-۱۸۱.
- دهخدا علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۶۳)، جامع/حکمتین، به اهتمام دکتر معین و هنری کرین، تهران: کتابخانه طهوری.
- _____ (۱۳۸۴)، دیوان ناصر خسرو، مقدمه سیدحسن تقی زاده، زیر نظر جهانگیر منصور، تهران: نگاه.

Saussure, de Ferdinand (2013), Course in General linguistics ,translated by wade Baskin: edited by Perry Meisel and Haun Saussy.Columbia University press.

Saussure ,de Ferdinand (1997), Cours de Linguistique generale Publie par Charles BaiLLy Sechehaye avec la collaboration de Albert Riedlinger .Edition critique prepare par Tullio de Mauro .France.